**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صدم\_ 26 فروردین 1400**

**[وجوه اشتراک و افتراق فرمایش محقق خویی و آیت الله وحید]**

هم محقق خویی رضوان الله تعالی علیه و هم شیخنا الاستاد دامت برکاته هر دو بزرگوار معتقدند که درگیری در ناحیۀ جعل تعارض است و درگیری در ناحیۀ عدم قدرت مکلف، بر جمع بین دو تکلیف تزاحم است. این مطلب از طرف هر دو قابل قبول است، و نیز هر دو بزرگوار معتقدند که عقلاً المرکب ینتفی بانتفاء جزئه، و اگر من توان طهارت من الحدث پیدا نکردم، یا توان طهارت من الخبث پیدا نکردم، چون شرط مرکب که نماز است محقق نیست، پس مرکب علی القاعده از من ساقط است، این هم مورد قبول هر دو است و نیز هر دو به این امر مسلم معترف هستند که در خصوص نماز ما دلیل داریم که و لو بعضی از اجزاء و شرائط قابل عمل نباشد، اما **لا بد من الاتیان بالصلاة فی کل حال** و لو نتوانم برخی از اجزاء و شرائط را محقق کنم، تا این­جا مشکلی نیست. افتراقی نیست.

افتراق از این جا ناشی می شود که مرحوم خویی می فرماید حال که باید نماز خواند این یک دلیل ثانوی است، یک وجوب ثانوی آورده، و آن وجوب اولی از من ساقط شده است، وجوب ناشی شدۀ از لا تسقط الصلاة بحال، یک وجوب جدید است که نمی­دانیم در ما نحن فیه به چه چیز تعلق گرفته است، نمی­تواند به هر دو تعلق بگیرد، یا باید وضو بگیرم یا لباس نجس نماز بخوانم، یا تیمم کنم طهارت من الخبث را انجام بدهم، این­که هر دو با یکدیگر شرط باشند، محال است؛ لذا علم اجمالی داریم که یا شرطیت وضو باید ساقط شود، یا شرطیت طهارت لباس.

**فالشک فی المجعول و انّه ایهما**، شک داریم که مجعول آیا وضو است یا مجعول طهارت لباس است، این­جا از صغریات باب تعارض می­شود، و باید اعمال مرجحات و قواعد باب تعارض شود،

این عصارۀ نظر مرحوم خویی است، اما از این­جا که این دو جدا می­شوند، نظر استاد این است که بله المرکب ینتفی بانتفاء جزئه، ولی وقتی مولا فرمود، **الصلاة لا تسقط بحال**، این را به مخاطب عرف القاء کرده است، و خطابات شرعی ملقی به عرف عام است، مرتکزات عرفیه همواره قرائنی نانوشته هستند، در اطراف خطابات شرعیه، و فقیه نمی تواند در فهم قواعد شرعیه این قرائن و مرتکزات عرفیه را نادیده بگیرد، حال که شارع فرمود: الصلاة لا تسقط بحال من الاحوال و ادامه داد امر به صلاة را ولو با فقط برخی از اجزاء و شرائط، عرف از این جملۀ دوم استفاده می­کند، که غرض مولا ذو مراتب است. یک غرض کامل که تعلق گرفته به جمیع اجزاء و شرائط و یک غرض ناقص و پایین­تر که تعلق گرفته به نماز با فقد برخی از اجزاء و شرائط.

همین عرف این­چنین خطابی وقتی به او شد، اهم را بر مهم مقدم می­کند، مثلا اگر دار الامر بین صرف القدرة فی الرکوع او صرفها فی القرائة، عرف می­گوید به کتاب شریعت مراجعه کن، ببین در نزد شارع رکوع اهم است یا قرائت. وقتی به کتاب شریعت مراجعه می­کنیم حدیث لا تعاد را می­بینیم می­گوییم رکوع اهم است و العرف یَعلم بأن الرکوع اهم من القرائة و طبیعتا در چنین جایی باید قدرت را در رکوع مصرف کند. و نیز اگر امر دائر بود بین ما له البدل، و ما لیس له البدل، عرف در این­جا می­گوید ما لیس له البدل اهم است از ما له بدل. فلابد من صرف القدرة الی ما لیس له البدل؛ چون ما له البدل تدارک می شود به وسیلۀ بدل. در حالی که ما لیس له البدل، تدارک شدنی نیست.

این مطلب به فرمایش استاد در جمیع معاجین و ادویۀ مرکبه دائر است، و چنین ارتکازی بین عرف هست، توضیح این بیان استاد بزرگوار ما این است که گاهی من به نزد پزشکی می روم می گوید معجونی بساز از این چهار ماده، و دیگر سخنی نمی گوید، فقط همین و بس، این جا اگر من رفتم یکی از اجزاء این معجون را نیافتم، حق ندارم به سه عضو اکتفا کنم، چرا؟ چون المرکب ینتفی بانتفاء جزئه و شرطه، اما اگر همان پزشک گفت، اگر یکی از این ها را هم نیافتی، بقیه را با یکدیگر مخلوط کن و بخور، می فهمم، که غرض این پزشک دارای مراتبی است، مرتبۀ اصلی و تمام غرض، به چهار عضو از اجزاء این معجون تعلق گرفته است ولی مرتبۀ ناقص غرض به سه یا چهار عضو هم تعلق می­گیرد، حتی یک جزء بگوید از این چهار اگر یکی را هم توانستی انتخاب کن و بیاور، ترک مکن، این دستور العمل من را ولو با آوردن یک یا دو جزء. این از نظر عرف یعنی غرض این پزشک مراتب دارد، یک مرتبۀ کامله و مراتب ناقصه.

حال اگر این پزشک برای من سخن گفت و به من گفت در این معجونی که به تو می دهم که درست کنی، جزء اول بسیار بسیار مهم است و جزء دوم هم مهم است و باید بیاوری اما به اهمیت جزء اول نیست، حال اگر امر من دائر شد که یا جزء اول را بیاورم، که بسیار بسیار مهم است، یا جزء دوم را که مهم است و لزم و واجب اما نه به اندازۀ جزء اول. عقلاء در چنین مواردی، اهم را که جزء اول باشد، مقدم بر مهم که جزء دوم باشد، می کنند.

و نیز اگر این پزشک گفت، این جزء اول که گفتم فقط خودش باید باشد و بس، لیس له بدل، جانشین و جایگزین و مشابه ندارد، اما جزئ دومی که به تو می گویم اگر پیدا نکردی، سراغ فلان داروی گیاهی دیگر برو و او را اضافه کن، اگر زعفران پیدا نکردی، زردچوبه هم می تواند جایگزین زعفران باشد، ولی اول برو سراغ زعفران. حال امر من دائر شده است بین این که یا جزء اول را بیاورم که لیس له بدل. دارچین، هیچ بدلی ندارد یا جزء دوم را بیاورم که زغفران که بدل دارد به نام زردچویه، اگر در چنین جایی جزء اول را ترک کنم، عرف من را مؤاخذه می کند، می گوید چرا ما لیس له البدل را ترک کردی؟ این پاسخ از من پذیرفته نیست که بگویم قدرت بر انجام هر دو را نداشتم، می­گوید آنی که بدل ندارد انجام بده، مگر نه این است که دکترگفت اگر این نبود آن را بیاور، خب چرا اهم را که ما لیس له البدل است را ترک می کنی و مهم را انجام می دهی.

**[لزوم توجه به ارتکازات عرفی در خطابات شرعیه]**

اشکال فرمایش سیدنا الخویی قدس الله نفسه الزکیه این است که این ارتکاز عرفی را در فهم خطابات شرعیه به کار نمی­برد، شما باید دقیقا همین مطلب را به عرف عرضه کنی، ببینید عرف در این موارد چه می کند، شارع در این­جا چیز دیگری و رای آن مطالب عرفی، از من نخواسته، این­جا بین دو جعل، درگیری نیست، این نظر استاد است. درگیری در اثر عدم توانایی من بین این دو به وجود آمده است و الا دارچین بیاور، به اضافۀ زعفران بیاور با یکدیگر تعارضی ندارند، تنافی این دو وقتی شروع شده که من قدرت بر هر دو را ندارم، چون من قدرت بر هر دو را ندارم، باب باب تزاحم است نه تعارض و عرف هم در چنین جایی ما لیس له البدل را بر ما له البدل مقدم می کند. پس حق با مرحوم نائینی است.

در نتیجه هر دو اشکال سید خویی بر نائینی رضوان الله علیهما توسط استاد پاسخ داده شد.

اشکال اول مرحوم خویی این بود که این مثال شما غلط است، هم طهارت من الحدث بدل دارد، هم طهارت من الخبث بدل دارد، نماز با لباس نجس، طبق یک فتوا بدون لباس عریانا نماز خواندن طبق یک فتوا، این اشکال را شیخنا الاستاد پاسخ داد که تیمم سد مسد وضو را می­کند و بدل است اما نماز با لباس نجس یا نماز با حالن عریان بدل نیست یک اضطرار است، که ما این جا یک تأمل داشتیم.

اشکال دوم هم با بیان امروز و دیروز برطرف شد، روشن شد که باید ارتکازات عرفیه را مد نظر قرار داد و با ارتکازات عرفیه ما لیس له البدل بر ما له البدل مقدم است.

این توضیح فرمایش مرحوم نائینی خویی وشیخنا الاستاد

**[تعلیقه ایی بر فرمایش آیت الله وحید]**

حال بنده با توجه به عرضی که در ذیل اشکال اول استاد به مرحوم خویی داشتم عرض می کنم، این فرمایش در قسم اخیر، که باید در فهم خطابات مرتکزات عرفیه لحاظ شود، حرف کاملا متین و صحیحی است و هیچ شکی درش نیست و این­که ما لیس له البدل مقدم است بر ما له البدل، این هم حرف درستی است.

اما یک اضافه ما این­جا داریم که همان ارتکازات عرفیه می­گوید آن­هایی هم که بدل دارند، جایگزین دارند، یکسان نیستند. به آقای خویی عرض می کنیم نماز با لباس نجس، نماز عریانی جایگزین نماز هست، و لو استاد به آن بدل نگوید، بگوید اضطرار، ولی این وظیفۀ فعلی من است چون نماز نباید ترک شود. این چنین مواردی عرف می­آید بین خود این جایگزین ها هم سنگین و سبک می کند، همچنان که ما لیس له البدل، بر ما له البدل، مقدم است، برخی از ما له البدل ها نیز، بر برخی دیگر مقدم هستند، این­جا باید به کتاب شریعت مراجعه کرد، دعوای اسمی هم نداریم، من یا باید با لباس نجس نماز بخوانم، یا وضو بگیرم، یا عریاناً یا وضو، وقتی به کتاب شریعت مراجعه میکنم، می بینم لباس نجس یا عریان هرگز در حد تیمم نیست، لباس نجس یا عریان آن آخرین گزینه­های یک مصلی است که دیگر راه چاره نداشته باشد، آن­چه بنده عرض می کنم این است که نه تنها، ما لیس له البدل اصلاً بر ما له البدل، مقدم است، بلکه اگر امر من دائر شد بین دو جا که هر دو بدل دارد، یا بگویید هر دو جایگزین دارد، امر دائر شد بین تیمم یا عریانا نماز بخوانم، اینجا هم باید به کتاب شریعت مراجعه کرد، که بین دو ما له البدل کدام اهم است از دیگری. منتهی این دیگر به این مرجح اول بر نمی گردد، به ان برمیگردد که ما له البدل­ها نیز چه بسا با مرجحات دیگر یکی بر دیگری ترجیح پیدا کند،

فظهر مما ذکرنا، ان ما قاله النائینی، رضوان الله تعالی علیه من أنّ ما لیس له البدل مقدم علی ما له البدل کلامی است متین و فرمایش سید خویی قابل مناقشه است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .